

مبانی فقهی مقاومت مسلحانه

آیت الله محمد مهدی آصفی^۱
ترجمه: محمد غروی نائینی

چکیده:

فقه اسلامی به منظور پاسخ‌گویی به ابعاد مختلف نیازهای بشری تأسیس شده است که از جمله آن جهاد و دفاع در برابر اشغال‌گری خارجی می‌باشد. نگارنده در این نوشتار با تقسیم فقه به فقه مقاومت و فقه حکومت، به تبیین انواع مقاومت مسلحانه چه در بعد داخلی و چه خارجی آن پرداخته است و مبانی فقهی چنین مقاومتی را از کتاب و سنت و نیز دلیل عقلی تشریح نموده است.

کلیدواژه‌ها: مبانی فقهی، مقاومت مسلحانه، اشغال‌گری خارجی، فقه مقاومت، فقه حکومت.

فقه مقاومت و فقه حکومت

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا؛ شما را چه عذری باشد که در راه خدا و (نجات) مستضعفان از مردان و زنان و کودکان نمی‌جنگید؛ آنان که می‌گویند پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستمکارند بیرون بر، و برای ما از سوی خود سرپرستی قرار ده، و برای ما از سوی خود یابوری تعیین فرما» (النساء/۷۵).

هم اکنون در جوامع اسلامی معاصر شاهد نیاز روزافزون و بی‌سابقه به دو نوع مسائل فقهی هستیم که عبارت است از «فقه مقاومت» و «فقه حکومت».

به طور کلی فقه مقاومت پاسخ‌گوی مسائل زیادی پیرامون موضوع مقاومت می‌باشد که امروزه در محافل اسلامی مطرح می‌شود، از جمله: اصل مشروع بودن مقاومت مسلحانه، بحث در مورد وجوب عینی یا کفایی بودن آن، اقسام مقاومت و بحث در مورد مشروع یا واجب بودن تمام اقسام آن یا برخی از آنها، هم‌چنین بحث درباره دلیل شرعی بر مشروعیت آن برگرفته از ادله اربعه و بسیاری از مسائل که به شکلی با این موضوع مرتبط می‌باشد.

۱- استاد سطح عالی حوزه.

فقه دیگری که به آن اشاره شد فقه حکومت است که بسیار گسترده و شامل مسائل زیادی می‌باشد، از جمله: مسائل حکومت و نوع آن، قضاوت، ولایت فقیه، احکام کیفری، احکام پول و امور بانکی، مسائل دفاعی و امنیتی، ارتباطات بین‌الملل، فقه تدوین قانون اساسی، مجلس شورا و ارتباط آن با مسئله ولایت، انتخابات، و بسیاری از مباحث دیگر که در این مجموعه فقهی قرار می‌گیرد.

همان‌گونه که گفته شد، جوامع اسلامی، امروزه به طور گسترده‌ای به این دو نوع فقه نیاز دارند. علت آن هم این است که ما در تاریخ معاصر شاهد شکل‌گیری و گسترش جنبش‌هایی هستیم که به صورت مسلحانه به مبارزه با اشغال‌گران بیگانه و یا رژیم‌های مستبد و ستم‌گر می‌پردازند، و نیز شاهد رشد قابل ملاحظه این نوع جنبش‌ها در بسیاری از کشورهای اسلامی بوده و هستیم، و این جنبش‌ها در برخی مناطق نیز در حال شکل‌گیری است.

عراق، ایران در زمان رژیم پهلوی، فلسطین، جنوب لبنان، الجزایر، تونس، افغانستان، سرزمین‌های اسلامی شرق آسیا، کشورهای اسلامی آسیای میانه اشغال شده توسط روس‌ها، مناطق مسلمان‌نشین تبت که در اشغال چین به سر می‌برند، لیبی و دیگر سرزمین‌های اسلامی که احیاناً مورد اشغال بیگانگان قرار می‌گیرند، نمونه‌هایی هستند که می‌توان به آنها اشاره کرد.

محنت و رنج‌های فراوانی که مسلمانان بر اثر تجاوز اشغال‌گران متحمل می‌شوند مدت‌ها به طول می‌انجامد، زیرا سیاست بلندمدت آمریکا پس از فروپاشی جماهیر شوروی سابق بر گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی و نظامی و حتی فرهنگی خود در این منطقه پایه‌گذاری شده است.

در واقع روش برگزیده آمریکا در این راستا گماشتن مزدورهای خود در بالاترین پست‌های حکومتی و تصمیم‌گیری در جهان اسلام است؛ کسانی که در پوشش ملی و مردمی بودن خود بتوانند سیاست‌های آمریکا را اجرا کنند و همان رژیم‌هایی که آمریکا از آنها به «حکومت‌های میانه‌رو» یاد می‌کند. بدیهی است که این‌گونه رژیم‌ها هیچ‌گاه نماینده واقعی ملت‌های خود نمی‌باشند و برای حفظ موقعیت و رژیم‌های فاسد خود به جز سرکوب و ستم‌گری راه دیگری ندارند.

به این ترتیب، امروزه جهان اسلام با دو چالش بسیار مهم روبه‌رو است؛ اشغال‌گری و استبداد. نتیجه رویارویی با این چالش دوگانه همانا رشد و شکوفایی جنبش‌های مقاومت اسلامی و ایستادگی آنها در دو جبهه است؛ جبهه مبارزه با اشغال‌گران بیگانه و کافر، و جبهه مبارزه با مزدورهای مستبد و ستمگر آنان، و به عبارت دیگر، یک جبهه خارجی و دیگری داخلی است، و هر اندازه اشغال‌گری و استبداد سیاسی افزایش و توسعه پیدا کند در مقابل آن جنبش‌های مقاومت و رویارویی نیز رشد و توسعه بیشتری به خود می‌گیرد.

و همان‌گونه که سیاست بلندمدت آمریکا پس از فروپاشی شوروی سابق مبنی بر نفوذ در کشورهای اسلامی رو به گسترش است، سیاست‌های کلی مقاومت مردمی نیز در حال شکل گرفتن است و راه خود را به سوی تکامل و نظم و قانون‌مندی در دو جبهه خارجی و داخلی می‌پیماید.

در این حال بدیهی به نظر می‌رسد که این سیاست‌ها باید بر طبق موازین فقه اسلامی نظریه‌پردازی و سپس قانون‌گذاری شود تا مسلمانان همگی بر طبق آن مقاومت خود را به انجام رسانند.

در مورد فقه حکومت، می‌توان به مصداق و نمونه بارز آن، یعنی جمهوری اسلامی ایران، اشاره کرد که از نخستین روزهای شکل‌گیری خود، بر گرایش فقهی پایه‌گذاری شد و آن را فقهی انقلابی و مبارز از

تبار رسول اکرم ﷺ رهبری کرد، و این حکومت اسلامی تا به امروز بر اساس همان گرایش فقهی به پیش می‌رود، و اداره مراکز حساس آن بر عهده فقیهان ملتزم به احکام و حدود شرعی می‌باشد. بدیهی است که این حکومت تازه تأسیس به ایده‌پردازی و قانون‌گذاری فقهی گسترده نیاز دارد و می‌توان گفت این موضوع برای نخستین بار در تاریخ معاصر اتفاق افتاده است.

انواع مقاومت مسلحانه و مبانی فقهی آنها

همان‌طور که گفته شد، در زمان حاضر ما شاهد رشد و شکوفایی دو نوع مقاومت هستیم؛ مقاومت داخلی که به مبارزه با رژیم‌های فاسد و ظالم می‌پردازد، و مقاومت خارجی که در برابر اشغال‌گران ایستادگی می‌کند، ولی هر یک از این دو نوع مقاومت مبانی فقهی خاصی دارد.

مبانی فقهی مقاومت داخلی که از کتاب و سنت استفاده می‌شود عبارت است از: امر به معروف و نهی از منکر، که بالاترین مراتب آن توسل به زور می‌باشد که همان مقاومت مسلحانه است، و پایین‌ترین مراتب آن خشم درونی و نفرت از ظالم و به دور بودن از اوست، و برای مرتبه میانه می‌توان از اموری مانند: تحریم سیاسی، اداری و اقتصادی رژیم ظالم و افشاگری ضد آن، نشر و خبر پراکنی ستم‌های او، دور کردن مردم از او، و منعزل نمودن او از نظر اجتماعی و سیاسی، نام برد و این مرتبه‌ای است میان مقاومت مسلحانه و انکار قلبی.

و اما مبانی فقهی مبارزه با اشغال‌گر کافر که می‌توان از کتاب و سنت استنباط کرد عبارت است از آیه قتال (سوره نساء/۷۵)، و روایات بسیاری از رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام که از طرق شیعه و سنی وارد شده است و بر وجوب دفاع از حوزه اسلام در صورتی که سرزمین‌های اسلامی مورد تجاوز دشمن خارجی قرار گیرد، و نیز بر وجوب کمک‌رسانی به آنان جهت مقابله با تجاوز کفار دلالت می‌کند.

و یکی از مبانی آن، اجتماع تمام مسلمین بر وجوب دفاع از کشور اسلامی است، و اگر در برخی مذاهب اسلامی در مورد وجوب یا جواز مبارزه با حاکم ظالم مسلمان شبهه‌ای وجود داشته باشد، ولی هیچ مذهبی حضور اشغال‌گران کافر در بلاد مسلمین و حرمت دفاع و مبارزه با آنان را قبول ندارد.

هم‌چنین از مبانی این مسئله، حکم عقل قطعی بر وجوب دفاع است، هم‌چنان که عقل تسلیم شدن در برابر ظالم را در صورت قدرت بر دفع او قبیح می‌داند.

به هر حال، در این تحقیق در مورد مبانی فقهی مقاومت مسلحانه در برابر اشغال‌گران و مبارزه با نیروهای کفار در بلاد اسلام سخن می‌گوییم، و مبانی فقهی رویارویی و مبارزه با استبداد سیاسی و رژیم‌های ظالم و فاسد در جهان قبلاً در تحقیقی مستقل با عنوان «گفت‌وگویی در تسامح و خشونت» بررسی شده است.

مبانی فقهی مقاومت مسلحانه در برابر اشغال‌گران خارجی

ادله فقهی بر وجوب مقاومت مسلحانه بر سه دسته است:

۱- قرآن کریم؛

۲- سنت رسول اکرم ﷺ و سنت اهل بیت او که همانا ادامه سنت رسول اکرم ﷺ است؛

۳- دلیل عقلی.

ابتدا دو دلیل اول را با ذکر میانی فقهی همه مذاهب اسلامی، یعنی مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا بیان می کنیم، اما دلیل عقلی به مکتب اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد، زیرا مذاهب فقهی اهل سنت دلیل عقلی را حجت نمی شمارند.

آرای فقها:

پیش از شروع سخن درباره ادله وجوب دفاع یا همان مقاومت مسلحانه در برابر دشمن اشغال گر، به بیان برخی از کلمات فقها درباره حکم شرعی دفاع و مقاومت و شرایط آن می پردازیم.

ابن ادریس در کتاب «السرائر» می گوید:

«اگر دشمنی - العیاذ بالله - بر مسلمین حمله کند به طوری که حاکمیت اسلام که همان اصل اسلام و اجتماع اسلامی است به خطر بیفتد، یا آن که جماعتی از مسلمانان در خطر باشند، در این صورت جهاد و دفاع در برابر دشمن بر مسلمین واجب می شود، البته مجاهد (رزمنده) در این حال باید دفاع از خود و حریم اسلام و مؤمنین را قصد نماید» (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴).

علامه حلی در «قواعد الاحکام» می گوید:

«دفاع از جان و اهل و عیال با هر آن چه در توان دارد واجب است، و تسلیم شدن در برابر دشمن جایز نیست، و انسان می تواند از مال خود هم چون جان خود دفاع کند، و دفاع کننده اگر کشته شود شهید می باشد». (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۵۷۱).

وی همچنین در «تذکره الفقها» می گوید:

«هرگاه کسی در سنگر خود کشته شود، شهید است». (علامه حلی، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۴۵۳).

و منظور ایشان جهاد دفاعی است، زیرا سنگر نشین به حسب عادت جنگ دفاعی می کند.

شهید اول در کتاب «دروس» می گوید:

«مگر آن که اصل اسلام در خطر نابودی قرار گیرد، یا نابودی گروهی از مسلمانان را تهدید می کند، در این صورت دفاع از آنها بر کسانی که نزدیک آنان هستند واجب است». (شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۰).

محقق اردبیلی در «زبدۀ البیان» در تفسیر «اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا» می گوید:

«یعنی از جمله مصادیق مرابطه، دفاع از جان و دفاع از دین است». (محقق اردبیلی، بی تا، ص ۱۴۴).

شیخ جعفر کبیر در «کشف الغطا» می گوید:

«جنگ های مستحب یا واجب شرعی دیگری وجود دارد که آنها را «دفاع» عنوان می کنند و به سه نوع

تقسیم می شوند:

اول: دفاع انسان از جان خود؛

دوم: دفاع از عرض [ناموس] خود، یا دفاع از جان مؤمنی یا عرض او، که در صورت اطمینان انسان به سلامت خویش بر او واجب می شود؛

سوم: دفاع از مال خود یا مال مؤمنی که این نوع از دفاع مستحب است». (کاشف الغطا، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۹۲-۲۹۳).

فقیه بزرگوار شیخ محمدحسن نجفی در موسوعه فقهی بزرگ خود «جواهر الکلام» می گوید: «و اگر دشمن مبادرت به جنگ نماید مقابله با او واجب و از جهاد واجب محسوب می شود و نیازی به اذن امام علیه السلام ندارد». (نجفی، ۱۴۰۱ق، ج ۲۱، ص ۱۴).

سپس او توضیح می دهد که شرایط عنوان شده از سوی فقها در مسئله جهاد از قبیل فرمان امام عادل یا اذن او، مختص جهاد ابتدایی، یعنی جهاد در راه دعوت به دین اسلام است، اما در مورد جهاد دفاعی، هیچ یک از آن شرایط منظور نمی شود. وی ادامه می دهد: دفاع از اقسام جهاد و داخل در اطلاعات ادله جهاد است، لذا مقتول در آن شهید محسوب می شود و نیازی به تفصیل و تکفین ندارد.

متن «جواهر الکلام» این گونه است:

«از کلمات برخی از فقها استفاده می شود که دفاع از بیضه اسلام در برابر حمله دشمن حتی در زمان غیبت جهاد به حساب می آید، چون ادله جهاد مطلق و شامل این مورد می شود، و نواهی وارده مختص جهاد ابتدایی و برای دعوت به اسلام بدون اذن امام عادل یا نائب منصوب از طرف او است، زیرا جهاد ابتدایی مشروط به اذن است، اما مورد کلام ما جهادی است که مشروعیت آن مشروط به حضور امام یا نائب او و یا اذن آنان در صورت بسط ید نمی باشد، و اگر در زمان بسط ید جهاد محسوب می شد، اصل - یعنی استصحاب - اقتضا دارد که تا بعد از زمان بسط ید بر همان حال باقی باشد، و احتمال آن که جهاد نباشد حتی در زمان بسط ید با اطلاق ادله جهاد مخالف است. (پیشین).

و در جایی دیگر می گوید:

«جهاد اعم از جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی است، و تقسیم فقها به این دو قسم اشعار به همین مسئله دارد، بلکه همان گونه که در مباحث کتاب طهارت گذشت، جماعتی تصریح کرده اند که مقتول در جهاد دفاعی شهید است، همان گونه که مقتول در جهاد ابتدایی با حضور امام علیه السلام شهید است، و نیازی به تفصیل و تکفین ندارد». (پیشین، ص ۱۶).

هم چنین وی در موضوع اقسام جهاد در این کتاب می گوید:

«دوم آن که دشمن کافر به مسلمین حمله کند به طوری که بیضه اسلام و اصل آن در خطر باشد، یا آن که دشمن بخواهد بر بلاد مسلمین تسلط یابد و آنها را به اسارت و اموالشان را به غارت درآورد، که جهاد در این صورت واجب است، و وجوب آن شامل همه، اعم از آزاد و برده، مرد و زن، مریض و سالم، و غیره می باشد، در صورت نیاز به آنها - یعنی به برده و زن و مریض و غیره -، و حضور امام علیه السلام یا اذن او شرط نیست، و وجوب آن مخصوص آن دسته از مسلمین که به آنها تجاوز شده نیست، بلکه بر همه مسلمین بدون استثناء واجب است، هر چند که وجوب بر آنها بی که از لحاظ موقعیت به ترتیب در محل نزدیک تری قرار دارند تأکید بیشتری دارد». (پیشین، ص ۱۸-۱۹).

این بود دیدگاه های عده ای از فقها در مورد این موضوع، اکنون به بحث در ادله کتاب و سنت جهت اثبات وجوب دفاع از لحاظ شرع مقدس می پردازیم.

۱- قرآن کریم

خداوند تعالی می‌فرماید:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (النساء/۷۵).

مفسرین اتفاق نظر دارند که این آیه درباره دعوت مسلمانان، از مهاجرین و انصار، برای دفاع از مسلمانان مستضعف در مکه نازل شده است؛ به این صورت که پس از هجرت مسلمانان به سوی مدینه، شماری از آنان در مکه باقی ماندند و نتوانستند هجرت کنند. این عده مورد تحقیر و آزار و اذیت شدید کافران قریش واقع شدند، آنها همواره به درگاه خداوند متعال تضرع و دعا می‌نمودند و نجات خود را از این ظلمی که به آنها روا می‌شد مسئلت می‌نمودند، که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود و مؤمنین را به سوی جنگ با قریش جهت نجات این عده مسلمان مستضعف دعوت نمود.

زمخشری در تفسیر این آیه در «الکشاف» می‌گوید:

«مستضعفان کسانی بودند که در مکه ایمان آوردند ولی مشرکین مانع هجرت آنان به مدینه شده بودند، و آنان ناچار در مکه باقی ماندند و آزار و اذیت فراوانی از سوی مشرکین به آنها می‌رسید، و آنان دعا می‌کرده و از خداوند تقاضای نصرت و خلاص از مشرکین می‌نمودند، آن‌گاه خداوند متعال شرایط هجرت به مدینه را برای برخی از آنان میسر نمود، و عده‌ای نیز در آنجا باقی ماندند تا این که فتح مکه به وقوع پیوست و خداوند رحمت خود را نصیبشان ساخت» (زمخشری، بی‌تا، در تفسیر آیه ۷۵ سوره نساء).

همان‌گونه که روشن است، این آیه به جهاد در راه خدا جهت نجات آن مسلمانان مستضعف در مکه از بند مشرکین دعوت می‌نماید، و این همان دعوت به جهاد و از نوع جهاد دفاعی است، زیرا دفاع از مسلمانان مکه است که در بند مشرکین قریش قرار دارند، و همین جهاد دفاعی است که امروزه و در ادبیات معاصر به آن اصطلاحاً مقاومت گفته می‌شود.

از جهتی دیگر، آیه شریفه مسلمانان را به جهاد با دشمن وادار می‌نماید و این خود دلیل بر وجوب آن است.

رازی در تفسیر این قسمت از آیه «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ» می‌گوید: «این جمله بر وجوب جهاد دلالت می‌کند، و معنایش آن است که هیچ عذری برای ترک جنگ با دشمن ندارید». (رازی، بی‌تا، در تفسیر آیه ۷۵ از سوره نساء).

هم‌چنین در تفسیر این جمله می‌گوید: «این جمله خطاب به کسانی است که مأمور به جنگ هستند به صورت التفات از غیبت به خطاب [زیرا که در آیه پیش ضمیر غائب به کار رفته و در این آیه ضمیر خطاب] و چنین التفاتی بر مبالغه در وادار نمودن به جنگ و تأکید وجوب آن بر کسانی که مأمور به جنگ می‌باشند دلالت می‌کند». (پیشین).

خلاصه کلام آن که آیه ۷۵ سوره نساء، به روشنی بر وجوب جهاد با کفار به منظور دفاع از مسلمانان مستضعف و رهانیدن آنان از تسلط و ظلم و تحقیر کفار دلالت می‌کند، و این دلیلی است که می‌توان از آن به عنوان دلیل بر وجوب مقاومت و دفاع از مسلمانان یاد کرد.

البته آیات دیگری نیز در قرآن مجید در این مورد وجود دارد، ولی در این جا به آیه یاد شده بسنده می‌کنیم.

۲- سنت رسول اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

روایات زیادی از رسول اکرم ﷺ در موضوع مورد بحث ما چه از طریق اهل سنت و چه از طریق شیعه وارد شده است، که بر وجوب کمک رساندن به مسلمانان، در صورتی که دشمن به آنان حمله کرده و آنان از سایر مسلمانان درخواست کمک نموده باشند، دلالت می‌کند.

در این مقام ما به مجموعه‌ای از این روایات که از دو گروه شیعه و سنی نقل شده است می‌پردازیم: شیخ کلینی در «کافی» از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ کسی که صبح کند در حالی که به امور مسلمین اهتمام نرزد، مسلمان نیست» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۱، ص ۳۳۷).^۱

و در «نوادیر راوندی» از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش علی علیه السلام، از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ فِي شَيْءٍ، وَ مَنْ شَهِدَ رَجُلًا يَنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ کسی که صبح کند در حالی که به امور مسلمین اهتمام نرزد، از اسلام به دور است، و کسی که ببیند شخصی را که فریاد می‌زند: ای مسلمانان به دادم برسید، و او را یاری ندهد، مسلمان نیست» (پیشین، ج ۷۲، ص ۲۱).

همچنین شیخ کلینی در کافی از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از سلیمان بن سماعه، از عمویش عاصم کواز، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که حضرت رسول ﷺ فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ، وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ کسی که صبح کند در حالی که به امور مسلمین اهتمام نرزد از آنها نیست، و کسی که بشنود شخصی را که فریاد می‌زند: ای مسلمانان به دادم برسید، و او را یاری ندهد، مسلمان نیست» (پیشین).

همچنین وی در کتاب یاد شده در باب اهتمام به امور مسلمین و نصیحت و خیرخواهی برای آنان، از محمد بن یحیی از أحمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از محمد بن قاسم هاشمی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مَنْ لَمْ يَهْتَمِّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ کسی که به امور مسلمین اهتمام نرزد مسلمان نیست» (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲، ص ۲۳۵).

۱- گرچه هیچ توثیقی در مورد نوفلی وارد نشده است، اما تأکید فقها و محدثین بر روایات سکونی، خود بر اعتبار نوفلی دلالت می‌کند، به این جهت که تعداد زیادی از روایات سکونی از طریق نوفلی وارد شده است.

و روایتی به همین مضمون از طریق اهل سنت نیز وارد شده است؛ طبرانی در «المعجم الصغير» از حذیفه بن الیمان از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مَنْ لَا يَهْتَمُّ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ، وَ مَنْ لَمْ يَصْبَحْ وَ يَمْسِ نَاصِحاً لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِإِمَامِهِ وَ لِعَامَةِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ؛ كَسَى كَ بِهِ أَمُورَ مُسْلِمِينَ أَهْتَمَامَ نُورِزْدَازِ أَنْهَآ نِیْسَتْ، وَ كَسَى كَ شَبِّ وَ رُوزِ بَرِ اَوِ بَغْذَرْدَ وَ دَرِ صَدْدِ نَصِیْحَتِ وَ خَیْرِخَوَهِی وَ رَاهَنْمَایِی مَرْدَمِ بَهِ سَوِیِ اَوَامِرِ خُدا وَ رَسُولِ وَ كِتَابِ وَ اِمَامَشِ نِباشَد، مُسْلِمَانِ بَهِ شُمَارِ نَمِی آید». (طبرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۵۰).

طبرانی این حدیث را نیز در «اللاوسط» از حذیفه نقل کرده است. (طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۸، ص ۲۳۰).

هم‌چنین سیوطی در «جامع الاحادیث» در «حرف میم» این حدیث را آورده است. (سیوطی، بی تا، ج ۲۱، ص ۳۷۹).

ابن رجب حنبلی در «جامع العلوم و الحكم» پس از ذکر این حدیث می‌گوید: «در ابتدای این کتاب اشاره کردیم که ابو داود درباره این حدیث گفته است: این حدیث از جمله احادیثی است که اساس فقه بر آنها استوار است، و حافظ ابو نعیم گفته است: این حدیث شأن والایی دارد، و محمد بن اسلم طوسی می‌گوید که آن یک چهارم دین است». (ابن رجب حنبلی، ۱۴۰۰ق، ص ۹۳).
و در «مستدرک الصحیحین» با تعلیقات ذهبی از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «مَنْ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنْ اللَّهِ فِي شَيْءٍ، وَ مَنْ لَمْ يَهْتَمِّ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ؛ كَسَى كَ تَقْوَاىِ الْهَآئِی نَاشِئْتَه بَاشَد، اَزِ خُداوندِ بَهِ دُورِ اسْت، وَ كَسَى كَ بَهِ أَمُورِ مُسْلِمِیْنَ أَهْتَمَامَ نُورِزِیدَازِ اَزِ اَنَآنِ نِیْسَتْ» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۳۵۲ و ۳۵۶).

به هر حال، این حدیث از احادیث مستفیضه است که از طرق متعددی و به یک لفظ و یک معنا وارد شده است، و ما به ذکر این چند طریق اکتفا می‌کنیم.

و اگر چه در برخی از متون این حدیث مستفیض که از طریق اهل بیت علیهم السلام روایت شده این جمله اضافه شده است که «وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا یُنَادِی یَا لِلْمُسْلِمِیْنَ فَلَمْ یَجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ؛ كَسَى كَ بَشْنُودِ مَرْدِی رَا كَهِ فَرِیادِ می‌زند: ای مسلمانان به دادم برسید، و او را یاری ندهد، مسلمان نیست»، و در طرق دیگران وارد نشده است، ولی صدر حدیث کافی است و به روشنی بر وجوب اهتمام به حوادث ناگواری که در جامعه اسلامی رخ می‌دهد و نیاز به فریادری و کمک‌رسانی دارد، دلالت می‌کند.

روایاتی دیگر در این مورد

برقی در «المحاسن» از محمد بن علی، از ابن فضال، از محمد، از ابراهیم بن عمر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ یَخْذُلُ أَخَاهُ وَ هُوَ یَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ إِلَّا خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ هِیْجِ مُسْلِمَانِی بَرَادَرِ خُودِ رَا رَها نَمِی‌کند دَرِ حَالِی‌کَهِ تَوانِ یاریِ او رَا دارد، مَگرِ اَن‌کَهِ خُداوندِ او رَا دَرِ دُنِیا وَ آخِرَتِ رَها نَمَایَد» (مجلسی، پیشین، ص ۲۲).

و شیخ صدوق در «ثواب الاعمال» از پدرش علی بن بابویه، از سعد، از برقی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُعِينُ مُؤْمِنًا مَظْلُومًا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَ اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَنْصُرُ أَخَاهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ إِلَّا نَصَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَخْذُلُ أَخَاهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ إِلَّا خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ هِيَچ مؤمنی نیست که یاری کند مؤمن مظلومی را مگر این که این کار او بهتر و با فضیلت تر باشد از روزه یک ماه و اعتکاف در مسجد الحرام، و هیچ مؤمنی نیست که نصرت و کمک کند برادر خویش را مگر آن که خداوند او را در دنیا و آخرت نصرت کند، و هیچ مؤمنی نیست که رها کند برادر خویش را در حالی که توانایی یاری او را دارد مگر آن که خداوند او را در دنیا و آخرت رها کند». (پیشین، ص ۲۱).

و این روایت صحیح است.

و در «قرب الاسناد» از هارون، از ابن صدقه، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت شده است که فرمود: «لَا يَحْضُرَنَّ أَحَدُكُمْ رَجُلًا يُضَرُّ بِهِ سُلْطَانٌ جَائِرٌ ظَلَمًا وَ عُدْوَانًا وَ لَا مَقْتُولًا وَ لَا مَظْلُومًا إِذَا لَمْ يَنْصُرْهُ، لِأَنَّ نُصْرَةَ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ إِذَا خَضَرَهُ وَ الْعَافِيَةُ أَوْسَعُ مَا لَمْ يُلْزَمْكَ الْحُجَّةُ الظَّاهِرَةُ؛ هرگز حاضر نشوید نزد کسی که سلطان ستمگر به او ظلم می کند، و همچنین نزد هیچ مقتول یا مظلومی، اگر شما او را یاری ننمایید، زیرا نصرت مؤمن بر مؤمن اگر نزد او حضور یافت فرض و واجب است، و تو در صورتی راحت هستی و در عافیت می باشی که حجت ظاهر و آشکاری تو را الزام ننموده باشد» (پیشین، ص ۱۷).

روایت دیگری به همین مضمون در «ثواب الاعمال» از ابن ولید، از محمد بن ابی القاسم، از هارون نقل شده است. (پیشین).

چنان که روایت دیگری با همین سند در «قرب الاسناد» نقل شده است که: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ بِسَبْعِ عِيَادَةٍ الْمَرَضَى، وَ اتَّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَ إِبْرَارِ الْقَسَمِ، وَ تَسْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَ نَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَ إِجَابَةِ الدَّاعِي؛ حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ به هفت چیز دستور فرمود: عیادت مریض، و تشییع جنازه، و وفا نمودن به سوگند، و تسمیت عطسه کننده [از قبیل گفتن «بر حکم الله» به او]، و نصرت مظلوم، و اجابت نمودن دعوت کننده را».

و شیخ صدوق در «أمالی» از ابن ادریس، از پدرش، از ابن عیسی، از ابی فضال، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَخْذُلُ أَخَاهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ إِلَّا خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ هیچ مسلمانی برادر خود را رها نمی کند در حالی که توان یاری او را دارد، مگر آن که خداوند او را در دنیا و آخرت رها نماید» (پیشین).

این روایت صحیح است.

در «ثواب الاعمال» شیخ صدوق، و همچنین «علل الشرائع»، از ابن ولید، از صفار، از سندی بن محمد، از صفوان بن یحیی، از صفوان بن مهران، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود: «أَقْعَدَ رَجُلٌ مِنَ الْأَخْيَارِ فِي قَبْرِهِ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ جَالِدُكَ مَائَةٌ جَلْدَةٍ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، فَقَالَ: لَا أُطِيقُهَا، فَلَمْ يَزَالُوا بَنَ حَتَّى

انتهاوا إلى جلدہ واحدہ، فقالوا لیسَ منها بدُّ، فقال: فیما تجلدونہا؟ قال: نجلدکَ لأنکَ صَلَّیتَ یوماً بغير وضوءٍ، وَ مَرَرْتَ عَلٰی ضَعِیفٍ فَلَمْ تَنْصُرْہ، قال: فَجَلَدُوہ جلدۃً من عذابِ اللہِ عَزَّوَجَلَّ فَأَمْتلاً قَبْرَہُ ناراً؛ مردی از نیکان را در قبرش نشانند و به او گفتند: ما از عذاب الهی صد تازیانه به تو می‌زنیم، گفت: طاقت آن را ندارم، و پیوسته برای او تخفیف می‌دادند تا رسیدند به یک تازیانه و گفتند چاره‌ای نیست جز این که یک تازیانه به تو بزنی، گفت: به چه جهت می‌زنید، گفتند: به این جهت که روزی بی‌وضو نماز خواندی، و دیگر این که بر ضعیفی گذشتی و او را کمک نکردی، پس او را از عذاب الهی یک تازیانه زدند که در اثر آن قبرش مملو از آتش گردید» (پیشین).

این روایت صحیحہ است.

خلاصه کلام این که این مجموعه از روایات که در میان آنها روایات صحیحہ نیز وجود دارد، به روشنی بر وجوب کمک‌رسانی به مسلمانان و یاری نمودن آنان جهت دفع تجاوز دشمنان دلالت می‌کند.

۳- دلیل عقلی

همان‌گونه که در جای خود محقق گشته است، حجیت دلیل عقلی به علمای امامی اصولی اختصاص دارد، و نزد غیرامامی و امامی غیر اصولی (اخباری) حجت نمی‌باشد.

این دلیل قیاسی است که از دو مقدمه (صغری و کبری) تشکیل می‌شود، و نتیجه‌ای که به دست می‌آید حکم شرعی است در مسئله‌ای که عقل در آن حکم کرده، و این بدان معنا نیست که عقل خود تشریع کننده است و شرع تابع اوست، بلکه به این معنا است که عقل حکم شرع را به دست می‌آورد و کاشف از آن می‌باشد.

آن دو مقدمه عبارت است از:

۱- صغرای قیاس، که عبارت است از حکم عقل به حسن دفاع انسان از جان و عرض و مال و میهن خود، و قبح تسلیم شدن به دشمنی که به میهن او تجاوز کرده، و حقوق و اموال او را غصب می‌کند، و این حکم از احکام عقل عملی است؛

۲- کبرای قیاس، و آن عبارت است از ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع و این که اگر عقل به حسن دفاع و قبح تسلیم در برابر دشمن حکم کند، شرع نیز بر طبق آن به وجوب دفاع و حرمت تسلیم حکم می‌کند، و این حکم از احکام عقل نظری است.

البته این بدان معنا نیست که دو عقل وجود دارد، بلکه فرق بین آن دو از لحاظ متعلق حکم عقل است؛ یعنی اگر عقل به حسن یا قبح عمل خاصی، از قبیل قبح ظلم و حسن عدل، و قبح تسلیم شدن در برابر دشمن - در صورتی که توانایی مقاومت و احتمال پیروزی وجود داشته باشد - و حسن دفاع، و أمثال آن حکم کند، این حکم را حکم عقل عملی گویند، زیرا حکم عقل در امور عملی است، و اگر حکم او در امور نظری باشد، آن را حکم عقل نظری گویند، و حکم به ملازمه بین حکم عقل و شرع از این قبیل است.

به هر حال، از قیاسی که از این دو مقدمه (یعنی صغری و کبری) مرکب است، این گونه نتیجه می‌گیریم که شرع به وجوب دفاع و ایستادن در برابر دشمن و حرمت تسلیم شدن در برابر او، در صورتی که توانایی مقاومت و احتمال معقولی از پیروزی وجود داشته باشد، حکم می‌کند.

اکنون به توضیح این دو مقدمه و نتیجه به دست آمده از آنها می‌پردازیم:

در مورد صغرای قیاس، یعنی همان حکم عقل به حسن دفاع انسان از جان و عرض و مال و میهن خود، باید گفت که هیچ عاقلی در این مورد شکی ندارد، و عقلا کسانی را که با سلاح در برابر دشمن متجاوز ایستادگی و مقاومت می‌نمایند ستایش می‌کنند. همچنین کسانی را که با داشتن توانایی مبارزه و مقاومت و وجود احتمال معقولی از پیروزی، تسلیم دشمن می‌شوند تقبیح و سرزنش می‌کنند. بلکه می‌توان ادعا کرد که این حکم عقلی در فطرت انسان نهفته است، چون فطرت سالم هر انسانی نمی‌تواند تسلیم شدن در برابر تجاوز را بپذیرد. حتی این حالت در مورد حیوانات نیز مشاهده می‌شود و منشأ آن همان غریزه حیوانی است.

در مورد کبرای قیاس نیز مطلب به همان روشنی است، زیرا هیچ شکی وجود ندارد که اگر عقل حکمی کند شرع نیز همان حکم را خواهد کرد.

البته منظور از حکم عقل، تنها حکم عقل قطعی و یقینی است؛ یعنی حسن و قبحی که عقل به آن قطع و یقین دارد، نه مواردی که تحسین یا تقبیح آن در معرض شک و تردید باشد.

حال اگر عقل چنین حکمی کند شرع نمی‌تواند بر طبق آن حکم نکند یا به خلاف آن حکم کند، مثلاً اگر عقل به حسن عدل و قبح ظلم حکم کند، شرع نمی‌تواند به ظلم یا نهی از عدل امر کند، بنابراین تلازم کاملی میان حکم عقل و حکم شرع وجود دارد.

با ضمیمه صغرای یاد شده به این کبری نتیجه قطعی و غیرقابل انکاری به دست می‌آید که عبارت است از وجوب شرعی دفاع و مقاومت در برابر دشمن، و حرمت تسلیم شدن به او، در صورتی که توانایی مقاومت و احتمال معقولی از پیروزی وجود داشته باشد.

منابع و مأخذ:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، *السرائر*، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۳. ابن رجب حنبلی، عبدالرحمن بن شهاب الدین، *جامع العلوم والحکم*، دار الحدیث، قاهره، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ق.
۴. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ج ۴، ۱۴۱۱ق.
۵. رازی، محمد بن عمر، *تفسیر رازی*، دار الکتب العلمیه، تهران، بی تا.

۶. زمخشری، محمود بن عمر، *تفسیر الکشاف*، تصحیح: مصطفی حسین احمد، دار الکتب العربی، بیروت، بی تا.
۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *جامع الاحادیث*، دار الفکر، بیروت، بی تا.
۸. شهید اول، محمد بن مکی، *الدروس*، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الاوس*، تحقیق: د. محمود طحان، مکتبه المعارف، ریاض، چاپ اول، ج ۸، ۱۴۰۵ ق.
۱۰. _____، *المعجم الصغیر*، تحقیق: عبدالرحمن محمد عثمان، المکتبه السلفیه، مدینه منوره، ۱۹۶۸ م.
۱۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. _____، *قواعد الاحکام*، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۳. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، *کشف الغطاء*، تحقیق: دفتر تبلیغات اسلامی، خراسان، مرکز چاپ وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، ج ۴، ۱۴۲۲ ق.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، ج ۲، ۱۳۸۸.
۱۵. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الانوار*، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ دوم، ج ۷۱ و ۷۲، ۱۴۰۳ ق.
۱۶. محقق اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدہ البیان*، تحقیق: محمدباقر بهبودی، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، تهران، بی تا.
۱۷. نجفی، محمد حسن بن باقر، *جواهر الکلام*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ج ۲۱، ۱۴۰۱ ق.
۱۸. نووی، صحیح مسلم، *شرح نووی*، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ق.

